

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

| مرحله‌ی آماده‌سازی فایل   |            |          |                      |
|---------------------------|------------|----------|----------------------|
| تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی | ویرایش دوم | ذکر مآخذ | تصحیح و ویرایش اولیه |

رفیق راه (ص ۲۶۰ ف ۱- پایان صفحه)

عنوان این فصل "رفیق راه" است که بحث بسیار مهمی در سیر و سلوک است.

❁ اول رفیق راه را پیدا کن، بعد حرکت کن. «الرَّفِيقُ نَمَّ الطَّرِيقُ»<sup>۱</sup> اول رفیق، سپس طی طریق.

خدا را هم رفیق حساب کن.

در سیر و سلوک اگر سالک بدون رفیق پا در مسیر بگذارد، هم در معرض خطر به بیراهه رفتن، کجروی، اشتباه و انحطاط است و هم در معرض این است که زود خسته شود؛ زود از نفس بیفتد و دیگر همت ادامه دادن راه تا پایان را نداشته باشد. یک رفیق راه، هر دو فایده را دارد. دوستانی که کوهنورد هستند، دیده‌اند؛ وقتی که انسان به تنهایی به کوه می‌رود؛ مقدار کمی که بالا می‌رود، احساس خستگی می‌کند و حس می‌کند که جان ندارد که بالاتر برود؛ اما وقتی با رفقاییش به کوه می‌رود، مسیر کوه را طی می‌کند درحالی‌که مشغول گفتن و خندیدن، تعریف کردن و گفتگوی با دوستانش است؛ یکدفعه می‌بیند به قلّه رسیده است؛ اصلاً هم احساس خستگی نکرد. در مسیر سلوک الی الله و در نوردیدن دامنه‌ایی که به قلّه‌ی کمال انسانی ختم می‌شود نیز ماجرا همین است. هنگامی که انسان تنها می‌رود، زود احساس خستگی می‌کند؛ زود از نفس می‌افتد و برای طی کردن راه رمق ندارد. من متعدّد

<sup>۱</sup>. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۶۷.

دوستانی را دیده‌ام که به تنهایی حرکت کرده‌اند و بین راه به نفس نفس افتاده‌اند و احساس کرده‌اند که بیش از این رمق ندارند که راه را طی کنند و ادامه دهند. پس یکی از فایده‌های رفیق راه داشتن، این است که انسان خسته نمی‌شود؛ بسیار سرزنده، شاد، بدون احساس طولانی و دشوار بودن مسیر، مسیر سلوک را تا قلّه‌ی کمال طی می‌کند؛ چون اولاً دو رفیق سرشان با هم گرم است و اصلاً سختی راه را احساس نمی‌کنند و بعد هم اگر بخواهند خسته شوند، به یکدیگر روحیه می‌دهند: «تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ»<sup>۲</sup> «تَوَاصُوا بِالْحَقِّ» توصیه‌ی به حق، جلوی به انحراف رفتن را می‌گیرد؛ «تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ» هم جلوی ابراز ضعف و اظهار عجز را می‌گیرد و در نتیجه می‌توانند راه را با موفقیت طی کنند.

همانطور که گفته‌ایم، وقتی دو نفر با یکدیگر رفیق می‌شوند، برای طی طریق، هریک به اندازه‌ی مجموع دو نفر قوت و نیرو پیدا می‌کند؛ لذا روایات هم متعدّد بر این حقیقت تأکید کرده‌اند. منسوب به پیغمبر اکرم ﷺ است که فرمودند: «الرَّفِيقُ ثَمَّ السَّفَرُ»<sup>۳</sup> اگر می‌خواهی به مسافرت بروی، حال چه سفر معنوی به آسمان‌های بلند کمال و چه سفر خاکی به منازل زمینی، تنها راه نیفت. یا از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که حضرت فرمودند: «سَلِّ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ»<sup>۴</sup> قبل از اینکه سؤال کنی که راه کجاست، از رفیق راه سؤال کن؛ به دنبال پیدا کردن یک رفیق راه برو؛ تا بتوانی راه را تا رسیدن به مقصد با موفقیت طی کنی و پشت سر بگذاری. پس اول رفیق راه را پیدا کن، بعد حرکت کن. «الرَّفِيقُ ثَمَّ الطَّرِيقُ» اول رفیق، سپس طی طریق. حاج آقای دولابی این نکته را که فرمود، بعد یک جمله گفت که خدا را هم رفیق

۲. سوره‌ی عصر، آیه‌ی ۳.

۳. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۸۶ و شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۷۸.

۴. شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

حساب کن؛ یعنی انسان با خدا هم رفیق شود. گاهی اوقات هیچ کس را پیدا نمی‌کنم و در صورت ظاهر، تنها می‌مانم؛ آن وقت خود خدا را رفیق حساب کن. در دعاها داریم: «یا رَفِیقَ مَنْ لا رَفِیقَ لَهُ»<sup>۵</sup> ای رفیق کسی که هیچ رفیقی ندارد! خدا رفیق کسی است که هیچ رفیقی ندارد. «یا حَبِیبَ مَنْ لا حَبِیبَ لَهُ» خدا دوست کسی است که هیچ دوستی ندارد؛ همه او را طرد کرده‌اند؛ در این شرایط، خدا می‌گوید بیا، من خودم دوست تو هستم. «یا رَفِیقَ مَنْ لا رَفِیقَ لَهُ» وقتی خیلی تنها شدی و هیچ کس اطرافت نبود، خدا را هم رفیق حساب کن. چون گاهی اوقات پیش می‌آید؛ فرد در سرزمین غربت می‌افتد؛ یک ماموریت اداری به او می‌دهند؛ سفر تحصیلی می‌کند؛ فرصت مطالعاتی پیدا می‌کند؛ به نقطه‌ای از دنیا می‌رود که واقعاً هیچ رفیق هم نفس، هم دل و هم روحیه‌ای پیدا نمی‌کند؛ آنجا می‌شود «مَنْ لا رَفِیقَ لَهُ»؛ هیچ رفیقی ندارد. آن وقت خدا می‌گوید: من رفیق تو هستم. خدا را هم رفیق حساب کن؛ خدا رفیق است و خدایی‌ها هم رفیق هستند. قرآن فرمود: «أُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِیقًا»<sup>۶</sup> آنها با کسانی هستند که خدای متعال آنها را مورد انعام قرار داده و نعم ظاهری و باطنی را نصیب آنها کرده است؛ «مِنَ النَّبِيِّينَ» از پیامبران، «وَ الصَّادِقِينَ» صدیقان، «وَ الشُّهَدَاءِ» شاهدان، «وَ الصَّالِحِينَ» و صالحان؛ بعد فرمود: «وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِیقًا» و آنان چه خوب و نیکو رفیقانی هستند! آنان خدایی‌ها هستند؛ آنها را هم رفیق خود حساب کن؛ در راه سلوک، این عده که با سالک هم‌دل و هم روحیه هستند، با او رفیقند؛ اما دیگران با او رفیق نیستند. لذا همانطور که گفتیم، کسانی که اهل سلوک هستند، بین خلق احساس غربت می‌کنند؛ در دنیا غریب هستند؛ آنان که اهل رفاقت با خدا و خوبان خدا

<sup>۵</sup> مجلسی، زاد المعاد، ص ۴۳۷ و کفعمی، مصباح، ص ۲۵۴ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر.

<sup>۶</sup> سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۶۹.

هستند، در بین اهل دنیا غریبند؛ نمی‌فهمند حرف مردم چیست و منطق مردم به نظرشان چیزهای مسخره و بی‌معنایی می‌آید و متقابلاً مردم هم حرف اینها را نمی‌فهمند و اینها را مجنون، دیوانه و ابله حساب می‌کنند؛ می‌گویند پرت است؛ قاطی کرده است؛ قبلاً روایت‌هایش را برایتان خوانده‌ام؛ لذا انسان اهل معرفت در دنیا غریب است. «ارْحَمَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غُرَبِي»<sup>۷</sup> خدایا در این دنیا به غربت من رحم کن؛ هیچ‌کس را ندارم که حرف مرا بفهمد؛ من هم حرف هیچ‌کس را نمی‌فهمم. حال، این غریب‌ها وقتی به هم می‌رسند، چه می‌شود؟ با هم قریبند؛ غریب، قریب می‌شود؛ یعنی با هم نزدیک هستند. دو تا غریب وقتی به هم برسند با هم قریبند. فرض کنید یک اصفهانی به تبریز رفته و یک مشهدی هم به تبریز رفته است. هیچ‌کدامشان هم ترکی بلد نیستند؛ کوچه پس کوچه‌های تبریز را بلد نیستند؛ خیابان‌هایش را نمی‌شناسند. غریب و تنها هستند؛ هیچ آشنا، فامیل و دوستی ندارند. غریب غریب دارند در کوچه پس کوچه‌ها می‌گردند. یک‌باره این دو نفر بهم می‌رسند. وقتی بهم رسیدند، خیلی زود با هم رفیق می‌شوند؛ جذب هم می‌شوند؛ به اصطلاح اخت می‌شوند. غریب‌ها با هم قریبند؛ لذا آنها که اهل معنا، اهل معرفت، اهل عرفان و اهل سلوکنند، وقتی به دنیا برمی‌خورند، غریبند؛ اما وقتی بهم برمی‌خورند چه؟ قریبند؛ خیلی نزدیک هستند؛ خیلی زود به هم جذب می‌شوند.

❁ از اوّل تا آخر کار، هیچ‌گاه رفقای راه را رها مکن که اگر جدا شوی، خطرناک است و همنشین شیطان و خیالات خواهی شد. اگر هم خواستی وارد چاه طبیعت شوی، باز ارتباط را با رفقا قطع نکن تا در مواقع ضروری کمکت کنند. من خود دیده‌ام افرادی که از رفقا بریده‌اند و تک افتاده‌اند، چه عاقبت بدی داشته‌اند. (۹:۴۶)

<sup>۷</sup>. کفعمی، مصباح، ص ۵۹۷ و محدّث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

تک بودن خیلی خطرناک است. حتی در روایات هم داریم که مثلاً در یک خانه یا یک اتاق تنها نخواستید<sup>۱</sup>؛ ولو شده، یک کودک دو ساله را در اتاقی که می‌خواهید بخوابید، بیاورید. تنها که باشید، شیاطین به سراغتان می‌آیند و مشکل پیدا می‌کنید. تنهایی بد است. حال، در این اتاق یا در این خانه‌ی دنیا هم تنهایی بد است؛ اگر فرد تنها شود؛ از رفقا جدا بیفتد، بد است. لذا بالاخره ممکن است در یک مقطع زمانی، فرد به هر دلیلی، دیگر به جلسه‌ی معنوی‌یی که می‌رفت، نرود و برنامه‌های سلوکی خود را دیگر دنبال نکند؛ مثلاً، پست و مقامی به او داده‌اند، وارد دنیا شده و ناچار است صبح تا شب مشغول آن شغل دولتی یا کار دیگری باشد. فرمود: اگر هم خواستی وارد چاه طبیعت شوی، باز ارتباطت را با رفقا قطع نکن تا در مواقع ضروری کمکت کنند. از آنها نَبُر؛ ولو شده، با یک تلفن، با یک دیدار یا یک دید و بازدید، ارتباطت را با آنها حفظ کن؛ والا خدا می‌داند از کجا سر در می‌آوری! خدا می‌داند! بنده دیده‌ام بعضی‌ها که از جلسه و رفقایشان بریدند، چه اتفاقی برایشان افتاده است. تا در جمع بودند، چقدر قشنگ و خوب راه می‌رفتند! یکدفعه طرف قطع کرد؛ با این فکر که ما کلاهمان پس معرکه است؛ دیگران را ببین که چقدر آلف و الوف جمع کرده‌اند! ما ول کردیم؛ همه‌اش در جلسه! همه‌اش عبادت! برویم کمی هم به خودمان برسیم؛ بالاخره ما هم حقی داریم؛ رها کرد و رفت و حالا یکبند به دنبال کاسبی است. بعد یکدفعه نگاهش کردی، دیدی خدای‌متعال! این فرد چه شد! دیگر بویی از آن پاکی‌ها، خوبی‌ها و نزهت‌ها از او استشمام نمی‌شود. در چاه عفن و لجنزار طبیعت رفت و خودش را آلوده کرد؛ درحالی‌که اگر رابطه‌اش را هرچند محدود با رفقا حفظ می‌کرد؛ اگر رفاقتش را ولو با یک ارتباط، با یک

---

<sup>۱</sup>. «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَنَامَ فِي الْبَيْتِ وَحْدَهُ قَالَ تُكْرَهُ الْخَلْوَةُ وَ مَا أَحِبُّ أَنْ يَفْعَلَ»: شیخ حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۵، ص

دید و بازدید، با یک تلفن، با یک مکاتبه و نامه‌نگاری حفظ می‌کرد؛ حتی اگر به جلسه نمی‌آمد و این ارتباطها را نداشت و وقت برای این کارها نمی‌گذاشت؛ رفقا کمکش می‌کردند و نمی‌گذاشتند این‌طور شود. این یک گروه. بعضی دیگر در راه‌های دیگری افتادند؛ به اسم عرفان و سیر و سلوک و... به دنبال دکان‌داری و شیادی رفتند؛ لغزیدند؛ شیطان سوارشان شد. آنگاه با اولیاء خدا درافتادند و به جنگ با آنها برخاستند. کسی که قبلاً انسان خوبی بود، حالا این‌طور شد؛ چون ارتباطاتش را قطع کرد. من خود دیده‌ام افرادی که از رفقا بریده‌اند و تک افتاده‌اند، چه عاقبت بدی داشته‌اند.

امیدوارم خدا توفیق دهد این پیوند رفاقت را حفظ کنیم؛ این رفاقت الهی را که هیچ انگیزه‌ی دنیایی ندارد. شما که اینجا می‌آیید، هیچ انگیزه‌ی دنیایی در کارتان نیست. اینجا نه پست و مقامی می‌دهند و نه نام و شهرتی از اینجا به دست می‌آید. اینجا هیچ چیز دنیایی به دست نمی‌آید؛ بلکه چیزهایی هم که دارید، از شما می‌گیرند؛ یکدفعه بعد از چند وقت می‌بینی ای داد بیداد! ما که در بازار کاسبی خرمان خوب می‌رفت، مثل اینکه دیگر رونقی ندارد؛ اینجا داشته‌هایت را هم ممکن است از دست بدهی. این جمع خدایی است. انسان، این جمع خدایی را غنیمت بداند؛ این پیوند دوستی و این نور ولایتی که دل‌های ما را این‌طور صمیمی کرده است را قدر بداند.

🌸 هر امر خوبی که از بیرون به ما می‌رسد، مثل رفیق خوب یا موفقیت به اعمال خوب و... به خاطر رابطه‌ی خوبی است که از درون با خدا داشته‌ایم. گاهی نتیجه‌ی عمل خالص چندین ساله آن است که حق تعالی یک رفیق الهی نصیب می‌فرماید که بهترین وسیله‌ی نجات انسان است. (۱۳:۵۴)

رفقای معنوی‌تان را خیلی گران‌قیمت بدانید. همانطور که می‌دانید، چنین رفقای را در فضای عمومی جامعه پیدا نمی‌کنید. دیگران اظهار رفاقت و صمیمیت می‌کنند، اما آمده ابراز رفاقت کرده است تا جیب را بزند؛ جیب را خالی کند؛ آمده است نفعی از تو ببرد؛ طمع به تو دارد؛ احتیاجی به تو دارد؛ خلاصه سلامش بی‌طمع نیست. این صمیمیت‌های پاک معنوی را خیلی گران‌قیمت بدانید و گفته‌ام که در مسیر سلوک‌الی‌الله و بندگی خدا، در مسیر تعالی چقدر کمک‌کار انسان است و چه فواید زیادی دارد. گاهی اوقات اجر عبادت‌های چندین و چند ساله‌ی انسان یک رفیق خوب می‌شود که خدا به انسان می‌دهد.

❁ اگر دنبال رفیق بی‌عیب بگردی، بی‌رفیق باقی می‌مانی. البته بد هم نیست، چون آن وقت

خدا رفیقت می‌شود: «یا رَفِیقَ مَنْ لا رَفِیقَ لَهُ»: ای رفیق کسی که رفیق ندارد. (۱۵:۱۸)

گاهی اوقات افراد مشکل‌پسند می‌شوند. می‌خواهند کسی را پیدا کنند که هیچ عیب و نقصی نداشته باشد؛ به تمام معنا کامل باشد. مصداق این خصوصیت فقط معصومین هستند و ما در ظاهر به آنها دسترسی نداریم. اگر در خلق دنبال رفیق بی‌عیب می‌گردی، پیدا نمی‌کنی و بی‌رفیق می‌مانی. پس اولاً این کار را نکن؛ خود من نسبی هستم، به یک رفیق نسبی هم رضایت بدهم. خیلی مشکل‌پسند نشوم که در نتیجه‌ی آن، هیچ رفیقی پیدا نشود. حال اگر کسی این طور مشکل‌پسندی کرد و بی‌رفیق ماند، خدا رهایش نمی‌کند. البته بد هم نیست، چون آن وقت خدا رفیقت می‌شود: «یا رَفِیقَ مَنْ لا رَفِیقَ لَهُ» ای رفیق کسی که رفیق ندارد.

علی‌ای‌حال، نقش رفیق راه در رسیدن به مقصد، نقشی کلیدی است. من از بعضی دوستان جلسه خبر دارم که خیلی تنها و انفرادی راه می‌روند؛ خوب راه می‌روند؛ قشنگ هم هست و خداوند هم تا امروز موفقیت‌هایی را نصیبشان کرده است؛ ولی بعضی وقت‌ها نگاه می‌کنم و

می بینم این همه زحمت و سختی‌یی که این فرد تحمل می کند، اصلاً لازم نیست. اگر یک رفیق داشت، دوتایی این راه برایشان خیلی سبک تر طی می شد. او چون در انزوا و تنهایی است، همه‌ی فشارها را به تنهایی و یک تنه تحمل می کند. همانطور که می دانید، کسی که در این راه حرکت می کند، شیطان همه‌ی لشگریانش را علیه او بسیج می کند؛ تا جلوی او را بگیرد. یادتان هست که شیطان در ابتدای آفرینش به عزت خدا قسم خورد «فِعْرَتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»<sup>۹</sup> که من سر صراط مستقیم تو می نشینم و همه‌ی بنی آدم را اغوا می کنم؛ «الْأَعْبَادُ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»<sup>۱۰</sup> جز بندگان خالص شده‌ی تو را که زورم به آن‌ها نمی رسد؛ تیغم آنجا نمی برد. بنابراین چون راه سلوک، صراط مستقیم است، هرکس در راه سلوک قدم بگذارد، شیطان همه‌ی لشگریانش را علیه او از درون و بیرون بسیج می کند. غریبه‌ها انسان را مسخره می کنند؛ دوستان به حال انسان غصه می خورند؛ بستگان نزدیک، انسان را نهی می کنند که تو حالا جوانی. این حرف‌ها برای تو نیست؛ کمی از جوانی ات لذت ببر؛ بعد که پا به سن گذاشتی؛ عیبی ندارد؛ عزیزم چرا این قدر خودت را اذیت می کنی؟ مریض می شوی؛ برو با جوان‌ها بگرد و خوش باش؛ و از این حرف‌ها. نزدیک‌ترین نزدیکان انسان که واقعاً انسان را هم دوست دارند؛ اما جاهل هستند، چنین حرف‌هایی به او می زنند. اینها همه لشگریان ابلیس می شوند و به جنگ انسان می آیند؛ تا انسان را از ادامه‌ی راه باز دارند. فشار زیاد می شود. از در و دیوار برای انسان می بارد. داستان آن الاغ را که یادتان هست؛ یکبار برایتان تعریف کرده‌ام؛ که فردی نمازخوان نبود، یک الاغ داشت. رفت و نمازخوان شد. دو سه روزی که نماز خواند، الاغش افتاد و مُرد. او مردن این الاغ را به نماز خواندنش

<sup>۹</sup> سوره‌ی ص، آیه‌ی ۸۲.

<sup>۱۰</sup> سوره‌ی ص، آیه‌ی ۸۳.



وصل کرد. رفت یک الاغ دیگری خرید و آورد و به طویله بست. رفت به او گاه و یونجه بدهد، الاغ از پشت به پای او یک لگد زد. برگشت به الاغ گفت: فلان فلان شده! یا درست رفتار کن یا می‌روم دو رکعت نماز هم برای تو می‌خوانم. حال، ماجرا اینگونه است؛ تا در مسیر سلوک قدم گذاشت، لشگریان ابلیس بسیج شدند؛ از کار بیرونش کردند؛ حشش را خوردند؛ به او تهمت زدند؛ در خانه زن و بچه به جانش افتادند و چه بلایی بر سرش آوردند و دیگر خدا می‌داند! همه بسیج شدند، این از بیرون. از درون هم خیالات می‌آید؛ شهوات می‌آید و خدا می‌داند از درون هم چه هیجان‌آیی می‌آید؛ اینها هم لشگریان درونی ابلیس هستند؛ شهوت، غضب، وهم و ... اینها همه جنود ابلیس هستند. او وقتی می‌خواهد این راه را تنها طی کند، باید خیلی فشار تحمل کند. مرد می‌خواهد که از پا در نیاید و از تصمیمش برنگردد. اگر هم بخواهد از تصمیمش برنگردد و راه را ادامه دهد، تحمل این همه فشار سرعت سیر او را کم می‌کند و چه بسا رمق او را بگیرد و نتواند از جایی جلوتر برود؛ اما اگر انسان یک رفیق راه داشته باشد، ادامه‌ی راه خیلی سبک می‌شود. لذا همانطور که عرض کردم، دوستانی که دارند تنها راه می‌روند، گرچه بالاخره تک‌روهایی هم هستند که به مقصد می‌رسند، اما خیلی دشوار و سنگین است.

یاد ابوذر غفاری رضی الله عنه افتادم؛ در یکی از جنگ‌ها ابوذر از سپاه عقب ماند. مخالفین و منافقینی که در سپاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، شروع به بدگویی از ابوذر نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کردند؛ که ابوذر شما را رها کرد و به شما پشت کرد. حضرت چیزی نفرمودند. کمی که گذشت، از دور سایه‌ی کسی پیدا شد که داشت می‌آمد. صبر کردند؛ ابوذر بود که اسبش از پا درآمده بود و او این راه را با پای پیاده طی کرده بود تا خودش را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برساند. بعد حضرت قریب به این مضمون فرمودند: خدا رحمت کند ابوذر را که تنها راه می‌رود، تنها زندگی می‌کند، تنها

می‌میرد و تنها برانگیخته می‌شود<sup>۱۱</sup> و یادتان هست که ابوذر در رنده، جایی که عثمان او را به آنجا تبعید کرده بود، تنها از دنیا رفت. نمی‌گویم کسی که تک‌رو است و تنها می‌رود، به منزل نمی‌رسد؛ ولی باید فشار و سنگینی بسیاری را تحمل کند؛ درحالی‌که واقعاً برای رسیدن به مقصد، لازم نیست آنقدر فشار تحمل کند. اگر رفیق راه داشته باشد، راه راحت‌تر طی می‌شود. ضمن اینکه رفیق راه مواظب انسان هم هست. مثل دو نفر که باهم از کوه بالا می‌روند و دست هم را می‌گیرند. کوه یک جا لغزندگی دارد؛ شن ریزه زیر پای انسان می‌رود؛ ممکن است سر بخورد؛ وقتی دست یکدیگر را می‌گیرند، از سر خوردن و پرت شدن به ته دره بیشتر حفظ می‌شوند.

امیدواریم خدای متعال، هم قدر رفیقان خوبی را که نصیبمان کرده، بیشتر به ما بفهماند تا قدردان باشیم و هم رفاقت خدا و اولیای خدا که بزرگترین نعمت الهی هستند و نصیبمان شده است را شاکر باشیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

---

<sup>۱۱</sup>. «رحم الله اباذر، یمشی وحده، و یموت وحده، و یبعث وحده»: سیره‌ی ابن هشام، ج ۴، ص ۱۷۹.